نوروز، اسطوره ی رستاخیز زمین

دیوسالار، صغری

«بشنوید از من،امشب آب،اسطوره‏یی را به خاک ارمغان‏ خواهد داد.

صدای حرکت در راه است،سکون به نهایت می‏رسد،پچ‏پچ وداع‏ زمستان شنیدنی‏ست،کافی‏ست پنجره را بگشاییم،آن‏وقت می‏بینیم‏ چه‏قدر آشناست:

صف‏آرایی ابرها،ریزش باران دمادم بر سینه‏ی زمین،شکوفایی‏ درختان،چهچه‏ی بلبل،حرکت جوی‏ها و رویش.این‏ها یعنی‏ زندگی؛یعنی باورمندی به اسطوره‏ی رستاخیز.

امّا نکته‏ی اساسی و مورد بحث این است که بخواهیم از اسطوره‏ی رستاخیز و رویش،سخنی به سزا به میان آوریم:«در اسطوره‏باوری باید بر این عقیده بود که محور اصلی و نمادین‏ اسطوره‏ها،روایت آفرینش است.جهان شناخت در اساطیر بسیار اهمیت دارد.مهم‏ترین علّت پیدایش هستی،سؤالاتی‏ست که‏ درباره‏ی کائنات پرسیده می‏شود.این کائنات چه‏گونه به وجود آمده‏اند؟چه‏گونه الگو و نمونه‏ی هر نوع خلقت به شمار می‏آید؟»

افسانه‏ها،حکایات و اسطوره‏ها،همواره حاصل اخبار و روایات‏ ابتدایی‏ترین چیزها هستند و مسلما سرلوحه‏ی کار همه‏ی این‏ روایات،باید آفرینش باشد.چرا که با این اصل است که هدف و مقصود شکل می‏گیرد،در واقع همان تاریخ مقدس را بازگو می‏کنند. حادثه‏ی نخستینی که در آغاز زمان رخ داد.این ماجرا در شاهنامه‏ی‏ حکیم طوس بخش اساطیری با آفرینش انسان‏ها آغاز می‏شود.در ادبیاد دیگر ملل،بویژه در گزیده‏ی سروده‏های ریگ ودا در در «سرود خلقت»،نخستین آفرینش اسطوره هند را این‏چنین معرفی‏ می‏کنند:«آن هنگام نه نیستی بود نه هستی،نه هوایی،نه آسمانی‏ که از آن برتر است.آن هنگام نه مرگ بود و نه زندگی جاویدی.در آغاز تاریکی در تاریکی نهفته بود.همه‏جا آب بود که فکر محصول‏ آن است...».در اسطوره‏ی هندی آمده که از عدم یا نیستی که خود هستی بود،تخم‏مرغی پدید آمد،یک سال بر جای ماند و سپس دو نیمه گشت،نیمی زرین که آسمان گشت‏[و نیم دیگر زمین‏]در اسطوره‏های یونانی،نیز کیهان از تخم‏مرغ اولیه پدید آمد.

در اساطیر ایران این باور وجود دارد:«نخست آسمان را آفرید، روشن،آشکار،بسیار پهناور و به شکل تخم‏مرغی و از خماهن که‏ هست گوهر الماس نر و سر او به روشنی بی‏کران پیوسته است.»

بنابر عقیده‏ی دکتر ابو القاسم اسماعیل‏پور،در کتاب ارزشمند اسطوره بیان نمادین،نوروز-که بی‏ارتباط با جشن اکتیو،جشن‏ سال نو سومریان و بابلیان نیست-نوعی آفرینش است.در حقیقت‏ نیز چنین است،چرا که مراسم نوروز،تجدید شدن و تکرار را برای‏مان‏ ملموس می‏کند.در واقع از همان«حادثه‏ی نخستین»سخن‏ می‏گوید.

«آیین نوروز اولا جنبه‏ی مینویی،قدسی و دینی دارد،ثانیا هدف‏ نوشدگی،تکرار آفرینش و براندازی زمان گذشته و چیرگی بر نیروهای شر بوده است.انسان با اجرای مراسم نوروزی به زمان‏ اساطیری و ازلی دست می‏یافت و با لحظه‏ی آفرینش یگانه می‏شد. آفرینش ازلی در سال نو به زمان اکنون می‏رسید.»

در اساطیر ایرانی«رپیتوین سرور گرمای نیم‏روز و ماه‏های‏ تابستان است و از خویش‏کارهنایی اوست که هرگاه دیو زمستان به جهان یورش می‏آورد،او در زیرزمین جای می‏گیرد و آب‏های‏ زیرزمینی را گرم نگه می‏دارد تا گیاهان و درختان نمیرند.

او سر هر بهار بازمی‏گردد و درختان را شکوفا می‏کند،پس‏ جامه‏ی سبز شکوفه‏های زیبا محصول پیروزی رپیتوین در سرماست‏ که در واقع نماد زندگی مجدد و تکرار است.»

انسان اسطوره‏مند امروزی،از آن‏جا که به تاریخ قدسی،زمان‏ دایره‏یی و تکرارپذیر و تجدیدشدنی باور دارد و از آن‏جا که‏ «اسطوره‏ی بازگشت جاودانه»را می‏شناسد به این حقیقت واقف‏ است که جهان مدام در حال نو شدن است و زایش کیهانی‏ تجدیدشدنی نیست.چرا که به این باور رسید که نباید دوباره هبوط کند.هبوطی که طبق اساطیر کهن مانوی-گنوسی دچار آن شد و از حدّ اعلای نورانیّت سقوط کرد.بنابراین می‏داند که با این خطا باز هم باید در زمان دست و پا زند و در مکانی زندگی کند که محدود است.لذا به اصل خود را راجع می‏شود و تجدید شدن،تکرار و بازآفرینی زمان را می‏پذیرد.زاد و ولد را قبول دارد.پس هم‏زمان با آغاز فروردین به استقبال شدن می‏رود،بودن را که زمانی دچارش‏ بود،به گوشه‏یی می‏نهد یا اصلا فراموشش می‏کند،به شدن‏ می‏اندیشد.به نو شدن یا به قول مولوی به عید کردن با خود،با همه‏چیز و فریاد می‏زند:«صبح‏ها وقتی خورشید در می‏آید،متولد بشویم.»

اسطوره‏مند ایرانی،فروردین را بهترین ماه عید کردن می‏داند. بر می‏خیزد،سبزه‏یی و بساطی از نو شدن،بذر پاشیدن و بارور کردن‏ مهیّا می‏کند.اینک،یک‏بار دیگر،این انسان نواندیش اسطوره‏مند بازگشتی جاودانه دارد به سرزمین نام‏آشنایی که یک‏بار از آن رانده‏ شد.به اوج بی‏مکانی و به منتهای بی‏زمانی.طبق این سنّت زیبا و دیرینه،هر سال برای نو شدن سبزه می‏کاریم،تخم‏مرغ را که نماد بازآفرینی و تولد آفرینش مجدد است،بر سفره‏ی هفت‏سین می‏نهیم‏ تا مرگ را به زندگی،و پژمردگی را به رویش مبدّل کنیم.

نام ایران و سنّت ایرانی پاینده‏ رویان،مازندران-زمستان 83

منابع و مآخذ

1-آموزگار،ژاله و احمد تفضلی،1368،شناخت اساطیر ایران(ترجمه)،نشر چشمه،تهران.

2-اسماعیل‏پور،ابو القاسم،1377،اسطوره،بیان نمادین،نشر سروش،تهران.

3-بهار،مرداد،1376،پژوهشی در اساطیر ایران،چاپ ششم،ن آگاه،تهران.

4-بهار،مهرداد،1375،ادیان آسمانی،نشر چشمه،تهران.

5-جلالی نائینی،محمد رضا،1367،ریگ ودا(گردآوری و نگارش)،نشر نقره، تهران.

6-زنگویی،نصر اللّه،1375،اسطوره‏ی بازگشت جاودانه(ترجمه)،نشر نیما، تبریز.

7-شریفیان،عبد الحسین،1379،اساطیر جهان(ترجمه)،جلد اول،نشر اساطیر، تهران.

حلاّج دیگر

دیری‏ست صبح و شامم غمگین گذشته است‏ در راه روزِ تلخ و شبِ داجِ دیگری‏ از هر طرف در آتشم افکنده روزگار جز سوختن نبینم منهاج دیگری‏ من بی‏نیاز گشتم از این عمر ای خدا عمر مرا ببخش به محتاج دیگری‏ دارم به دستِ بختِ سیه چشم انتظار تا سازدم خلاص به تاراج دیگری‏ موروث و مکتسب همه در عشق باختم‏ چون من که مات یابد لیلاجِ دیگری‏ جز درد و رنجِ روز و شبم گو چه مانده است‏ خواهد اگر زمانه ز من باج دیگری‏ افتم به خاک و گردم پامالِ خصمِ دون‏ اسبم اگر فزاید قیقاج دیگری‏ گاهی به وقتِ خواب به معراج رفته‏ام‏ گردم شهید و بینم معراج دیگری‏ مردی ندیده‏ام مگرم افگند ز پای‏ دورِ زمانه هم چو زنِ زاج دیگری‏ لرزد ز شوق دست و دلم دستِ سرنوشت‏ خواهد مگر به سر نهدم تاج دیگری‏ گردون کمان کشیده و بنشسته در کمین‏ خواهد ز خیل مردان آماجِ دیگری‏ رقصان و دست‏افشان آیم به سویِ دار گر روزگار خواهد حلاّج دیگری